

.....
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَإِلَيْهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجَمِّعِ الْمُسْتَغْلِينَ وَازْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

عرض کردیم مرحوم شیخ این مسئله را مطرح فرمودند؛ ما جوابش را البته عرض کردیم، دیگر حالا به خاطر احترام شیخ یک مقدار عبارت ایشان را می خوانیم، چون مخصوصاً در یک قسمت، شیخ روایتی را ذکر کرده و در یک قسمت هم ذکر نکرده است؛ ما این جهت را برای این جهت بیشتر [مطرح می کنیم].

بعد اشکال ایشان این بود که اگر گفت «بِعُتْكَ»، چون مالک است و «مَلَكَتُكَ» گفت، پس باید مراد «نصف مختص» باشد. این راجع به این قسمت. «ثُمَّ إِنَّهُ لَوْ كَانَ الْبَائِعَ وَكَيْلاً»؛ یعنی اشکال این بود که اگر بخواهد نصف مشاع باشد، باید فضولی باشد. حالا اگر فضولی نبود، «لَوْ كَانَ وَكَيْلاً فِي بَيْعِ النِّصْفِ أَوْ وَلِيّاً عَنِ مَالِكِهِ»؛ یا وکیل باشد یا مالک باشد [و] نصف هم مال خودش باشد. پس اگر گفت «بِعُتْكَ نِصْفاً»، اینجا حمل بر نصف مشاع می شود یا نه؟ «هَلْ هُوَ كَالْأَجَنَبِيِّ؟» که حمل بر نصف مختص می شود؟ اجنبی مختص. «وَجِهَانٌ مَبِينَان»؛ مبنی وجه بر این است که معارض برای ظهورِ نصف در مشاع چیست؟

اگر معارضش این است: «انْصِرَافَ لَفْظِ الْمَبِيعِ إِلَى مَالِ الْبَائِعِ فِي مَقَامِ التَّصَرُّفِ»، مراد ایشان از مقام تصرف، وقتی گفت «بِعُتْكَ» است؛ «بِعُتْكَ» تصرف کرد. پس این منصرف به مالِ بایع است. نکته این است، «أَوْ ظُهُورُ التَّمْلِيكِ فِي الْإِصَالَةِ»؟ آیا نکته اش این است که مالِ بایع باشد؟ یعنی آن که در اختیار بایع باشد؛ اگر در اختیار بایع باشد، خب مالِ ولی و مالِ وکیل هم همین طور است. یا نه، چون لفظ تملیک ظاهر است در اصالت. اگر اصالت گفتیم، اینجا هم برمی گردد به نصف مختص.

«وَجِهَانٌ»؛ بله «الْأَقْوَى هُوَ الْأَوَّلُ». در اصالت نیست، آن نکته اول است. «لِأَنَّ ظُهُورَ التَّمْلِيكِ فِي الْإِصَالَةِ مِنْ بَابِ الْإِطْلَاقِ». اینکه اصالت دارد، مالِ خودش است، مالِ فضولی نیست، از باب اطلاق است. همین بحث اطلاق که الان مطرح کردیم. این از باب اطلاق آن است. «وَوُجُوهُ الظُّهُورِ النَّصْفِ فِي الْمُشَاعِ وَإِنْ كَانَ كَذَلِكَ». این نصف در مشاع، اگرچه از باب اطلاق است. عرض کردیم، ببینید مقدماتی که ما در بحث اول هم گفتیم روشن شد؛ «نصف» به معنای «مشاع» در لغت است، نه باب اطلاق. اصلاً نصف در لغت عرب به معنای نصف مشاع است. در لغت به معنای نصف مشاع است. اما اینکه در اصلش، آن از باب اطلاق است. اما این از باب به اصطلاح مدلول تصویری است، ربطی به آن ندارد.

..... حالا ایشان گرفتند «وَإِنْ كَانَ كَذَلِكَ»، «إِلَّا أَنْ ظَهَرَ الْمُقَيَّدُ وَارِدٌ عَلَى ظَهْرِ الْمُطْلَق». یعنی ما در اینجا ظهورِ نصف را مقدم می‌کنیم. ظهور مقید مقدم است. عرض کنم که ایشان در اینجا کلمه «وارد» را به کار بردند. خوب دقت کنید، این هم برای ما الان واضح نیست که مرحوم شیخ انصاری آیا روی اصطلاح جلو رفتند یا نه. دقت کنید، در دنیای اسلام وقتی دو دلیل را با هم نگاه کردند، یک دلیل تصرف می‌کند در مقداری از آن دلیل دیگر، این را گفتند «تخصیص». اسمش را گذاشتند تخصیص. عرض کردیم در کلمات علمای ما نیامده؛ من توضیحاتش را عرض کردم. تخصیص در اصطلاح فقهای اسلام و در اصطلاح اصولی، از زمان شافعی آمد.

شافعی زمان حضرت رضاست؛ حدود سال ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴ وفاتش است. یعنی از اول قرن سوم. بعد این کلمه‌ی تخصیص در میان عرف فقها جا افتاد. خیلی؛ من جمله فقهای شیعه، مرحوم شیخ طوسی و مرحوم شیخ طوسی خیلی کلمه تخصیص را به کار بردند برای حل تعارض بین روایات. که این دو تا روایت با هم معارض نیستند، چون تخصیص می‌زند.

مثلاً همین روایتی که احرام قبل از میقات درست نیست؛ یک طایفه‌ای از روایات بود اگر نذر کرد درست است؛ احرام قبل از میقات با نذر درست می‌شود. خب ما توضیحاتش را عرض کردیم، این مطلب را در قرن سوم در روایات ما آمده، در قم هم رفته روایات، اما در قرن چهارم شیخ کلینی روایات را نیاورده، شیخ صدوق هم نیاورده، شیخ طوسی در قرن پنجم آورده است. چرا؟ چون گفته این معارض نیست. آن که می‌گوید احرام قبل از میقات درست نیست، به طور متعارف است. آن که می‌گوید با نذر، این تخصیص می‌زند. پس احرام قبل از میقات درست نیست مگر با نذر؛ تخصیص می‌زند. و بعدها می‌دانیم که الان اصلاً در کلمات اصحاب ما، اصولیین، این مفروضه گرفته شده که تخصیص جمع عرفی مقبول؛ اسمش را گذاشتند جمع عرفی، جمع مقبول. پس این تاریخش برمی‌گردد به ابتدای قرن سوم. روشن شد؟

عرض کردیم کتابش هم کتاب «الرسالة» شافعی؛ اصلاً بابتی در باب تخصیص دارد. و یک توضیحاتی هم عرض کردیم که عبارت ایشان در این باب یک کمی ابهام دارد. حالا ایشان چرا این جور تعبیر صحبت کرده، به نظر ما مطلب ایشان انسجام ندارد به نظر خود ما. حالا ایشان در آنجا آورده این مطلب را به هر حال. نمی‌دانم خواندیم عبارت ایشان را یا نخواندیم. به هر حال ایشان در کتاب «الرسالة» بحث تخصیص را مطرح می‌کند و این بحث این قدر جا می‌افتد که دیگر الان بین فقهای ما، بین اصولیین ما به اسم جمع مقبول، جمع عرفی، اصلاً جمع مقبول عرفی است. و بعد از شیخ طوسی هم تقریباً این فتوا جا افتاده که نذر احرام قبل از میقات اشکال ندارد، می‌تواند احرام ببندد قبل از میقات. آن روایتی که می‌گوید: «لَيْسَ لَكَ أَنْ تُحْرِمَ إِلَّا مِنَ الْمَوَاقِيتِ الَّتِي وَقَّعَهَا رَسُولُ اللَّهِ» (برای تو نیست که محرم شوی مگر از میقات‌هایی که رسول خدا تعیین کرده)، مال غیر نذر است. دقت کردید؟ این تخصیص در دنیای اسلام جا افتاد، بین فقهای اهل سنت، شیعه، فقهای مختلف جا افتاد. این راجع به تخصیص، این نکته.

آن وقت بعدها یک چیزی هم به نام «تخصّص» اضافه کردند. فرقی هم واضح بود؛ تخصّص خروج حکمی است، تخصّص خروج موضوعی است. یعنی اگر گفت «اَکَرِمَ الْعُلَمَاءَ»، خب جهال وارد نیستند. البته تخصّص دیگر لسانِ دلیل نیست. خواهی نخواهی «اَکَرِمَ الْعُلَمَاءَ» جهال را نمی‌گیرد چون عالم نیستند. این اسمش شد خروج تخصّصی. اسم این شد خروج تخصّصی. اگر خروج حکمی شد: «اَکَرِمَ الْعُلَمَاءَ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ» این شد تخصّص. خروج حکمی شد تخصّص، خروج موضوعی شد تخصّص. اما خروج تخصّصی لازم نبود بین دو دلیل و لسان دلیل باشد. می‌خواهد باشد یا نباشد؛ ممکن است لسان دلیل باشد، ممکن است هم نباشد. اما تخصّص بین دو تا دلیل است. این اسمش شد تصرف لفظی در دو دلیل، یعنی دو دلیل را با همدیگر جمع بکنند.

عرض کردیم مثالی هم که در کتاب «الرسالة» شافعی آمده: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» می‌گوید این آیه مبارکه عموم دارد، اموال. پیغمبر از نه تا مال صدقه گرفت. پس این سنت پیغمبر تخصّص می‌زند کتاب را. این کاری که پیغمبر کرد کتاب را تخصّص، از این تعبیر به تخصّص کردند.

یکی از حضار: مخصّص دلیل لبی بوده، عمل پیغمبر...

آیت الله مددی: بله اشکال ندارد عمل پیغمبر. در روایات ما دارد که «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الزَّكَاةَ وَ سَنَّهَا رَسُولُ اللَّهِ فِي تِسْعَةِ أَشْيَاءَ وَ عَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ» «عَفَا»، پیغمبر عفو کرد، از بقیه نه تا پیغمبر، این را اسمش را جناب مستطاب شافعی گذاشت تخصّص. البته در خلال همین بحث می‌گوید «سنت»؛ سنت و... آن فریضه است این سنت. ما عرض کردیم سنت و تخصّص با هم فرق می‌کند؛ ما نمی‌دانیم چرا شافعی یکی حساب کرده. در روایات ما همین مطلب شافعی آمده، تخصّص نیامده، سنت آمده است. دقت می‌کنید؟ شافعی گاهی گفته سنت، گاهی گفته تخصّص. خوب دقت کنید. شاید ابتدا به ذهن برسد که یکی است؛ عرض کردیم دو تاست، یکی نیست، اشتباه شده.

تخصّص بیانِ مراد جدی است. یعنی تخصّص که گفت، یعنی وقتی خداوند گفت «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ»، مراد جدی همان نه تا بوده که پیغمبر گرفته؛ مراد جدی این بود. اما اگر سنت گرفتیم نه، «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ» به حالِ عمومش باقی است، به اطلاقش باقی است. «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛ پیغمبر در نه چیز قرار داد، سنت رسول الله است. تخصّص نزد آیه مبارکه را. و لذا عده‌ای گفتند ما اگر قائل به ولایت فقیه باشیم، فقیه هم روی شرایط می‌تواند زکات بگیرد، غیر از نه چیز. چون این زکاتی که گرفته می‌شود جزو منطقه «عفو» است؛ «و عَفَا عَمَّا...»، «عَفَا»! نگفت در این غیر از نه چیز دیگر نیست؛ «عَفَا»، عفو کرد پیغمبر. پس بنابراین زکات در اموال هست، پیغمبر عفو فرمودند. فقیه می‌تواند در منطقه عفو مثلاً زکات قرار بدهد.

مثلاً یکی از مشکلاتی که الان ما در فقه داریم این است که امیرالمؤمنین از اسب زکات می‌گرفتند. خب این «عَفَا» چه؟ لذا این را تخصّص قائل شدند. گفتند رسول الله عفو کرد از غیر این نه چیز، لکن امیرالمؤمنین از خصوص اسب زکات گرفت.

دقت کردید؟ تخصیص از «عَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكِ». ما عرض کردیم نه؛ ما زمان، و لذا الان معروف بین علمای ما چون «عَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكِ» و این می گوید زکات خیل، مستحب است؛ الان نوشتند در عروه، زکات خیل مستحب است. دلیلشان همین است که امیرالمؤمنین زکات گرفتند. ما عرض کردیم که خیر، مستحب نیست. اگر زمان امیرالمؤمنین بود واجب است. این حکم حکومتی حضرت فرمودند. این حکم حکومتی است که از اسب بگیرند؛ حکم حکومتی بدهند از ماشین بگیرند. و عرض کردیم این همان مالیات است. تعبیر به زکات شده، تعبیر اسلامی می خواستند بکنند و الا زکات اصطلاحی نیست؛ چون زکات اصطلاحی نصاب دارد، این نصاب ندارد اصلاً. و زکات اصطلاحی، اصولاً عرض کردیم زکات مبنای زکات دو و نیم درصد است اصولاً. که در عبارات علمای ما «رُبْعُ الْعُشْرِ»، یک چهلیم، یک و نیم درصد. اما در اسب این طور بوده که اسب عربی مثلاً دو دینار، اسب غیر عربی یک دینار. این اصلاً ربطی به آن ندارد، به دو و نیم درصد و یک درصد ندارد. و عرض کردیم در کتب اهل سنت دارد که عمر از اسب زکات گرفت. و این هم زکات نیست، عمر مالیات گرفته است. امیرالمؤمنین هم آن را امضا کردند، یعنی قبول کردند. در زمان ما هم، مثلاً امام معصوم، در زمان امام معصوم، هر امام معصومی این را قرار بدهند واجب می شود. مستحب نیست، زکات اسب مستحب نیست. امام قرار ندادند، «فِي نَفْسِهِ» مثل بقیه. زکات به معنای اینکه انسان صدقه بدهد، همه چیزها مستحب است، اختصاص به اسب ندارد که. از کتابم صدقه بدهیم مستحب است، لباس صدقه بدهیم، اختصاص به اسب ندارد. اسب حکم ولایی حضرت است. که در اصل حکم ولایی عمر بوده است. حضرت امیر مقدارش را ظاهراً توی ذهنم هست عوض کردند. مثلاً یک دینار، دو دینار یک چیز دیگری بود، همه اش یک دینار بود همه اش دو دینار بود، حضرت مقدارش را عوض کردند.

پس بنابراین ما این مثال را عرض کردیم؛ جناب شافعی این دو تا را یکی آورده. یک دفعه گفته سنت، یک دفعه گفته تخصیص. این اشتباه است.

یکی از حضار: و دلالت سنت بر اینکه زکات در بعضی اموال هست بدون بعضی.

آیت الله مددی: بله همین رساله، من گفتم رساله شافعی.

یکی از حضار: تعبیر سنت است.

آیت الله مددی: در روایات ما هم دارد «سَنَّا رَسُولُ اللَّهِ فِي تِسْعَةِ أَشْيَاءَ»؛ نگفت تخصیص. عبارت شافعی... پس فرق بین سنت و تخصیص این

است: تخصیص یعنی بیان مراد جدی. مراد جدی از «أَمْوَالِهِمْ» نه تاست؛ این تخصیص معنایش این است. سنت نه، «أَمْوَالِهِمْ» به حال خودش

محفوظ است. رسول الله از نه چیز گرفت، از غیرش نگرفت. «عَفَا»، نگرفت.

یکی از حضار: تشریع است. تشریع مستقلی است.

آیت الله مددی: ها! تشریع! احسنتم. پیغمبر در نه... دقت کردید؟ پس الان هم اگر فقیه مبسوط الید باشد، صلاح بداند از خانه‌ها مثلاً زکات بگیرد، از ماشین هم بگیرد، از چیزهای دیگر هم بگیرد، این مشکل ندارد طبق این قاعده‌ای که من عرض کردم. انحصار در مواد نه‌گانه جزو سنن است. و الا ظاهر آیه مبارکه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً».

این راجع به این قسمت. پس بنابراین عرض کردیم این اصطلاح جا افتاد. خوب دقت کنید، «إِلَى يَوْمِنَا هَذَا» جا افتاد. از زمان مرحوم شیخ قدس الله نفسه، این ما اسمش را من چون یک تصرفات کلی اینجا کردیم، اسم این را گذاشتیم «جمع لفظی» یعنی «مقام لفظی»، «ادبیات قانونی». این را اسمش را ادبیات قانونی گذاشتیم. در ادبیات قانونی این‌ها فقط تخصیص را قائل بودند. توسط شیخ انصاری بحثی به نام «حکومت» مطرح شد. که خود عباراتشان هم مختلف است. حکومت را با تخصیص، یعنی در ادبیات قانونی در قدیم و حتی شیعه، از حکومت همان تخصیص تعبیر می‌کردند.

مثلاً «إِنَّمَا الشَّكُّ فِي شَيْءٍ إِذَا لَمْ تَجْزُهُ فَإِذَا جُزْتَهُ فَشَكُّكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ» ببینید! «فَشَكُّكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ». گفتند گاهی در لسان دلیل می‌آید تصرف در موضوع می‌کند. این دیگر تخصیص نیست، چون تخصیص تصرف در حکم است نه در موضوع. مثلاً گفت «أَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ»؛ بعد گفت «العالمُ الفاسِقُ لَيْسَ بِعَالِمٍ»، ببینید! «العالمُ الفاسِقُ لَيْسَ بِعَالِمٍ». یعنی اکرامش نکن. لکن گفت «لَيْسَ»؛ این تصرف در موضوع کرد. این اسمش حکومت است. اما اگر گفت «لَا تُكْرِمِ فُسَّاقَ الْعُلَمَاءِ»، اسمش تخصیص است. فرق بین حکومت و تخصیص را این‌جوری گذاشتند. این روشن شد برایتان؟ اگر خروج حکمی بود می‌شود تخصیص، خروج موضوعی بود می‌شود حکومت. و حالا اقسام حکومت: به نحو توسعه، به نحو تضییق، حکومت ظاهری، حکومت واقعی، الی آخره که ما در بحث تعادل چون عده‌ای از اصحاب متأخر ما این‌ها را آنجا شرح دادند، یک توضیحاتی آنجا عرض کردیم در محل خودش.

بعد از حکومت یک لفظ دیگر هم در کلمات شیخ بود، بعدها بیشتر رویش حساب کردند، «ورود» اسمش را گذاشتند. حالا فرق... البته عرض کردم «فَشَكُّكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ»، قدمای اصحاب ما و اهل سنت این را هم تخصیص گرفتند. گفتند حکومت با تخصیص یکی است، فرق نمی‌کند. فرقیان چیست؟ در تعبیر است. تخصیص یک کمی به لسان آمریت است: «لَا تُكْرِمِ فُسَّاقَ الْعُلَمَاءِ». حکومت به لسان ملایم است: «العالمُ الفاسِقُ لَيْسَ بِعَالِمٍ». فرقیان در ملایمت تعبیر است و الا فرق نمی‌کنند. لکن مرحوم شیخ انصاری و دیگران که بعد از شیخ آمدند، فرق گذاشتند بین این دو تا.

و من عرض کردم، چون این بحث بحث لطیفی است علی ای حال، ندیدم کسی متعرض شده باشد، حالا ما خودمان عرض کردیم، اولین کسی که متنبه این نکته شده فکر می‌کنم من باشم؛ مرحوم نجم‌الائمه رضی در شرح کافیه وقتی استثنا را معنا می‌کند شبیه همین است. آیا این منشأ تصور... فکر نمی‌کنم؛ نه شیخ و نه دیگران اصلاً عبارت مرحوم نجم‌الائمه را دیده باشند.

نجم‌الائمه رضی می‌گوید اگر گفتی «جاء القوم إلا زیداً»، می‌گوید این تناقض دارد. چون از یک طرف می‌گوید «جاء القوم»، زید توی قوم هست؛ از یک طرف می‌گوید «إلا زید»، زید نبود؛ این تناقض است. در بحث استثنا دارد مرحوم نجم‌الائمه رضی. لذا ایشان می‌گوید «جاء القوم إلا زیداً» را باید این جور معنا کنیم: «القوم إلا زید جاء». اول موضوع را خارج می‌کنیم بعد... مشهور این نیست. مشهور این است که نسبت می‌دهد مجیء را به قوم، بعد زید را خارج می‌کند. دقت کردید؟ این هم یک... شما فرمودید عرف عام، این هم یک بحث عرف عام. نجم‌الائمه رضی می‌گوید نه، این این جور نیست. اول خارج می‌کند بعد نسبت می‌دهد. وقتی می‌گوید «جاء القوم إلا زیداً» یعنی «القوم إلا زید جاء»؛ «القوم إلا زید».

معروف این است که نه، نسبت می‌دهد ابتدائاً؛ استثنا را که تعریف می‌کنند، و حق هم با مشهور است، رضی اشتباه کرده. حالا آیا این منشأ بوده که علمای ما یک نحوه جدیدی از تخصیص را به نحو حکومت قبول بکنند؟ یعنی ایشان می‌گوید گاهی تصرف در موضوع است نه تصرف در حکم. این هم ایشان اسمش را استثنا گذاشته، تخصیص گذاشته. دقت کردید؟ لکن علمای ما بنا شد فرق بگذارند. آن فرقی این است که اگر گفت «زید نیامد»، این تخصیص است. اگر گفت اصولاً زید از قوم نیست؛ مثلاً «پسرعموهای من آمدند»، بعد می‌گوید «زید از پسرعموهای من نیست». حالا پسرعمویش هم واقعاً، وقتی می‌گوید از پسرعموهای من نیست یعنی نه، نیامد، چون از پسرعموهای من نیست اصلاً. این اسمش را حکومت گذاشتند.

ورود؛ بحث ورود که مطرح شد، چی شد بحث ورود؟ که حالا آن هم به اصطلاح سنگین‌تر شد. یک فارقی را چون می‌گویم کلمات یک مقداری اصطلاح جدید است، البته جدید به این معنا، به این معنای اصطلاحی؛ و الا ظاهراً فکر می‌کنم توی «جوامع الجامع» حاکم آمده. جامع المقاصد اولین کتابی که لفظ حکومت دارد جامع المقاصد است.

یکی از حضار: ابداع کردن استاد! شیخ از دیگران گرفته این الفاظ را، شما فی الجمله قبول می‌کنید؟

آیت الله مددی: فکر نمی‌کنم. اولاً شیخ کتابخانه بسیار مختصری داشته. شیخ خیلی... یک ردیف، یک ردیف؛ خیلی کتابخانه مختصری. مصادر در اختیار ایشان نبوده. حتی مصادر حدیثی؛ فرض کنید کافی، تهذیب در اختیارش نبوده. یک نسخه‌ای از استبصار، چیز، استبصار در اختیارش بود. فقیه در اختیارشان نبوده.

نسخه خطی از استبصار؛ نفیس هم بوده. موجود است نسخه. الان یکی از رفقا گفت منزل من است آن نسخه. به من خبر داد که منزل ماست. شیخ در بعضی از رسائلش، نکاح نمی داند کجاست من نگاه می کردم، نوشته «وَعِنْدِي مِنَ كُتُبِ الْحَدِيثِ الْإِسْتِبْصَارِ». فقط استبصار داشته. خیلی قلت مصادر؛ یعنی واقعاً تعجب آور است مثل... و لذا می گوید «عَلَى مَا حُكِيَ»، «عَلَى الْمَحْكِيِّ»؛ اینکه «عَلَى الْمَحْكِيِّ» می گوید چون نداشته، مصادر در اختیارش نبوده. اصولاً کم مصدر است مرحوم شیخ قدس الله سره. کتابخانه کوچکی در اختیارش بود. فکر زیاد کرده؛ انصافاً خیلی فکر کرده. انصاف قصه، خیلی خوش فکر هم هست مرحوم شیخ قدس الله سره.

حالا به هر حال این اصطلاح ورود را هم آوردند، آن وقت بنایشان تقریباً فعلاً به این شد: اگر تعبدی آمد، این تعبد اخراج حکمی بود، این اسمش تخصیص است. وقتی دو دلیل نگاه می کنیم. اگر اخراج موضوعی بود، اسمش حکومت است. «فَشَكُّكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ». شک تو نیست اصلاً. اگر نه، به نفس تعبد خروج پیدا کرد، اسمش ورود است. یعنی یک دفعه دو تا دلیل که نگاه می کنید، یکی از موضوع دیگری خارج؛ به نفس تعبد. همینی که شما را تعبد داد، به نفس تعبد خارج می شود. این اسمش ورود است.

یک دفعه نه، تعبد داد که این موضوع آن نیست؛ این اسمش حکومت است. یک دفعه شما را تعبد داد که این حکم برای آن نیست؛ اسمش تخصیص است و ما عرض کردیم در محل خود، ما چیزهای دیگر هم اضافه کردیم؛ این چیزهایی است که مرحوم شیخ اضافه کردند که حالا دیگر جایش اینجا نیست. کل این سه مورد را، یعنی حکومت و تخصیص و ورود را گفتیم «ادبیات قانونی». اسم کلاً...

یکی از حضار: مثال ورود چیست؟ یک مثال...

آیت الله مددی: ها؛ مثلاً اگر گفت به اینکه «خبر ثقه حجت است». مطلبی را که زراره گفته، مثل مطلبی است که من گفتم. دیگر خواهی نخواهی شما اصول عملی جاری نمی کنید. به نفس تعبد به خبر ثقه، به امارات، اصول عملی خود به خود جاری نمی شوند. یعنی شما دیگر به استصحاب بر نمی گردید.

مثلاً الان ما در باب حیض روایت داریم که اگر انقطاع دم شد، هنوز غسل نکرده، اشکال ندارد. حرمت ندارد، حرمت برداشته می شود. البته معارض هم دارد؛ مشهور فتوا بر همین طائفه است، به معارضش. خب اگر این طائفه از روایات نبود، می گفتیم استصحاب حرمت بکند دیگر. کما اینکه عده ای از اهل سنت هم استصحاب حرمت کردند. زن بعد از پاک شدن از خون و قبل از اغتسال؛ استصحاب حرمت بکند. تا حالا حرام بود حالا هم حرام است. اما روایت آمد که نه، حلال است. حالا بعضی شان هم تفصیل مختصری دارد؛ با قطع نظر از تفصیل. خب وقتی شما تعبد به روایت پیدا کردید، می گوید جای استصحاب نیست. خود به خود استصحاب می پرد.

یکی از حضار: یعنی شک نمی کنید.

آیت الله مددی: اصلاً جای آن نیست. اصلاً جای تصور آن نیست.

پس یا اخراج حکمی است، تخصیص است؛ دو تا دلیل که با هم مقایسه می کنیم. مخصوصاً مراد ما از دلیل در باب حکومت، در باب ورود، دلیل اعتبار را نگاه می کنیم. یعنی دلیلی که می آید می گوید «خبر واحد حجت است»، «خبر ثقه حجت است»، با آن دلیلی که می گوید استصحاب بکن، «لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»، آن ها را مقایسه می کنیم با هم. آن ها را که مقایسه...

یکی از حضار: موضوعات هم می شود.

آیت الله مددی: موضوعات هم می شود. اما موضوعات کمتر؛ یعنی اگر تعبد به یک چیزی آمد، که با تعبد آن، یکی دیگر خود به خود منتفی شد ببینید با تعبد برداشته شد این اسمش ورود است.

یکی از حضار: زیر توسعه در افراد موضوع نیست بلکه خود موضوع اصلاً نیست.

آیت الله مددی: اصلاً نیست تعبد بر نمی دارد، به مجرد تعبد برداشته می شود، اگر نه، تعبد آمد و گفت «این توسعه بده» یا «تضییق بده»، این می شود حکومت. اگر تعبد آمد گفت «این موضوع را خارج کن»، می شود تخصیص. پس ما سه قسم داریم ادب... این ها هر سه را ما اسمش گذاشتیم «ادبیات قانونی». این سه قسم ادبیات قانونی داریم. یا با تعبد موضوع یکی دیگر برداشته می شود؛ این ورود است.

یا با تعبد، یکی را به منزله ی دیگری قرار می دهد، یا نفی می کند؛ حکومت. مثلاً می گوید «العالم الفاسق لیس بعالم». گفت «اکرم العلماء». بعد گفت «الزاهد الورع عالم». کسی که زاهد است ولو جاهل باشد، این عالم است؛ یعنی این هم اکرامش بکن. لذا در باب حکومت، چون می خواهد در موضوع تصرف بکند، یا به توسعه است یا به تضییق است. یا نفی می کند یا اثبات می کند. اثبات هم می شود کرد: «الزاهد عالم». یا مثلاً می گوید که «العالم الفاسق لیس بعالم»؛ این می شود اسمش حکومت. اما اخراج حکمی اسمش می شود تخصیص. روشن شد؟

شیخ در اینجا دارد که: «أَنَّ ظُهُورَ الْمُقَيَّدِ وَارِدٌ». آیا این وارد به معنای ورود اصطلاحی است؟ نه، معلوم نیست. این کلمه حکومت که معروف است که شیخ گفته، حالا غیر از جوامع... من تو جوامع هم به نظرم، من دیدم، به نظرم می آید تو جوامع دیدم. غیر از جوامع، توی کتاب جواهر خیلی زیاد است: «وَهَذَا الدَّلِيلُ حَاكِمٌ عَلَى ذَاكَ». حاکم دارد. و مراد صاحب جواهر از حاکم، تخصیص است، نه حکومتی که شیخ گفته. اصلاً مرحوم صاحب جواهر اصطلاح حکومت را ندارد. اصطلاح حکومت مال شیخ است، مال صاحب جواهر نیست. اما تو جواهر هست: «حَاكِمٌ، حَاكِمٌ». و

مراد از حکومت در اینجا تخصیص است، نه حکومت اصطلاحی. من فکر می‌کنم این «وارد» هم که اینجا مرحوم شیخ گفته، مراد ورود اصطلاحی نیست. یعنی مقدم است، نه اینکه ورود در مقابل حکومت. روشن شد؟ این مقدمات را شرح دادم برای اینکه این عبارت شیخ روشن بشود.

«ظهورُ المَقْبَدِ مُقَدَّمٌ» بر ظهور مطلق. این وارد، ورود نیست. این یعنی بر آن یکی مقدم می‌شود، این دلیل بر آن مقدم می‌شود. حالا یا تقدّمش به خاطر تخصیص است، یا این در اینجا به خاطر حکومت است، یعنی به خاطر شارحیت است.

«وَمَا ذَكَرَهُ الشَّهِيدُ الثَّانِي»؛ این دنباله‌اش، ایشان اول... «مِنْ عَدَمِ قَصْدِ الْفُضُولَى إِلَّا مَدْلُولَ اللَّفْظِ، وَإِنْ كَانَ مَرْجِعُهُ إِلَى ظُهورٍ وَارِدٍ عَلَى ظُهورِ الْمُقْبَدِ»؛ شما می‌گویید لفظ... «إِلَّا أَنَّهُ مُخْتَصَّ بِالْفُضُولَى، لِأَنَّ الْقَصْدَ الْحَقِيقِيَّ مَوْجُودٌ فِي الْوَكِيلِ وَالْوَلِيِّ». واقعاً قصد هست، چون وکیل و ولی است. «فَالْأَقْوَى فِيهِمَا الْأَشْتِرَاكُ فِي الْمَبِيعِ». در صورت وکالت و در صورتی که ولی باشد، مشترک می‌شود. این ظهور نصف در مشاع، «تَحْكِيمًا لِظَاهِرٍ...» ببینید اینجا آنجا گفت وارد، اینجا گفت «تَحْكِيمِ». همین حکومت. به نظرم حکومت هم اصطلاحی... مقدم می‌شود؛ «تَقْدِيمًا» یعنی. «لِظَاهِرِ النِّصْفِ». ظاهر کلمه نصف مقدم می‌شود.

لکن انصافاً حالا بعد هم خود ایشان برمی‌گردد «إِلَّا أَنْ يُمْنَعَ ظُهورُ النِّصْفِ إِلَّا فِي النِّصْفِ الْمَشَاعِ فِي الْمَجْمُوعِ» «وَأَمَّا مُلَاحَظَةُ حَقِّي الْمَالِكِينَ، وَإِرَادَةُ الْإِشَاعَةِ فِي الْكُلِّ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ مَجْمُوعٌ، فَغَيْرُ مَعْلُومَةٍ». این روشن نیست. «بَلْ مَعْلُومَةُ الْعَدَمِ. وَ مِنْ الْمَعْلُومِ أَنَّ النِّصْفَ، الْمَشَاعَ بِالْمَعْنَى الْمَذْكُورِ، يَصْدُقُ عَلَى نِصْفِهِ الْمُخْتَصِّ». من عرض کردم نصف، این شیخ هی اخذ و رد دارد، این بهترین راه همان نکته‌ای بود که من عرض کردم. ایشان هی... نکته‌اش این است که نصف به حسب وضع لغوی، نصف مشاع است. به حسب استعمال در جمله و در کلام، مواردش فرق می‌کند. اگر مالک کل خانه است، گفت «بِعْتُكَ نِصْفَ الدَّارِ»، نصف مشاع است. مالک نصف خانه است، گفت «بِعْتُكَ نِصْفَ الدَّارِ»، نصف مختص است. نصفی که مال خودش است. نصف مشاع اراده نمی‌شود. در یک کلام، در یک تعبیر واحد، گاهی این.

و اگر به اصطلاح، «وَصِدْقُ النِّصْفِ» بر نصف مشاع و بر نصف مختص، در هر دو به نحو واحد است؛ این نیست که در یکی حقیقت باشد در یکی، نصف یعنی نصف. و لذا آیه مبارکه «نِصْفُ مَا قَرْضْتُمْ» در باب نکاح، هم به نصف مشاع صدق می‌کند، هم به نصف مختص صدق می‌کند. هر دو نصف‌اند.

«وَمِنْ الْمَعْلُومِ أَنَّ... فَقَدْ مَلَكَ كُلِّيًّا يَمْلِكُ مِصْدَاقَهُ، فَهُوَ كَمَا لَوْ بَاعَ كُلِّيًّا صَاعًا، مَعَ كَوْنِهِ مَأْذُونًا فِي بَيْعِ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِهِ أَيْضًا، لَكِنَّهُ لَمْ يَقْصِدْ إِلَّا مَدْلُولَ اللَّفْظِ»؛ لفظ یعنی نصف. «مِنْ غَيْرِ مُلَاحَظَةِ وَقُوعِهِ عَنْهُ أَوْ عَنْ غَيْرِهِ. فَإِنَّ الظَّاهِرَ وَقُوعُهُ لِنَفْسِهِ، لِأَنَّهُ عَقَدَ عَلَى مَا يَمْلِكُهُ»؛ ببینید نکته را به این دقت کنید. چون مالک است. «فَصَرَفُهُ إِلَى الْغَيْرِ مِنْ دُونِ صَارِفٍ لَا وَجَهَ لَهُ. وَلَعَلَّهُ لِمَا ذَكَرْنَا...».

شاید سر اینکه در کتب فتوا آمده، ایشان نسبت داده به «فَاضِلَيْنِ وَ شَهِيدَيْنِ». مراد از فاضلین، علامه و محقق حلی است. شهیدین هم شهید اول

و دوم هستند.

«و غَيْرِهِمْ: أَنَّهُ لَوْ أَصْدَقَ الْمَرْأَةُ عَيْنًا؛ زَنَى رَا غَرَفَتْ، يَكُ عَيْنِ خَارِجِي رَا مَهْرَش قَرَار دَاد، صَدَاق قَرَار دَاد. «فَوَهَبَتْ نِصْفَهَا الْمَشَاعَ قَبْلَ الطَّلَاق»؛

زَنَ نِصْفَ مَشَاعَ رَا بَه شَوهر بَخْشِيد. نِصْفَش رَا بَخْشِيد، نَه مَشَاعَش رَا. زَنَ نِصْفَ مَهْر رَا بَخْشِيد. «إِسْتَحَقَّ الزَّوْجُ بِالطَّلَاقِ النِّصْفَ الْبَاقِي».

اینجا عرض کردم عده‌ای از مرحوم سید یزدی و دیگران حواشی مفصل دارند و عجیب این است که به روایت رجوع نکردند. و چندین روایت ما

در باب مهر داریم، نه یکی؛ چند فرع مهر داریم. یکیش همین فرع است که ایشان گفت. این هم یکی از عجایب است؛ ما سر در نیاوردیم چطور

شده. به نظرم فقها وقتی از شیخ انصاری به روایت مراجعه نکرده، آن‌ها هم مراجعه نکردند. خیال نمی‌کردند تو مقام، روایت باشد و شیخ انصاری

سکوت بکند. یکیش هم همین است که نصف مهر را بخشید. امام می‌فرمایند نصفی که دست زن مانده، او را بدهد به شوهر. تصریح دارد روایت.

ایشان می‌گوید «لَعَلَّهُ لِمَا ذَكَرْنَا». نه، این نکته‌اش... البته این نکته‌ی ایشان درست است، آن روایت هم نکته‌اش همین است. روایت می‌خواهد بگوید

نصف هم بر مشاع صدق می‌کند هم بر مختص. الان در اینجا نصف مختص دارد، همان نصف مختص را بدهد.

دقت کردید؟ دیگر من بقیه مطلب ایشان را نمی‌خوانم. بعد مرحوم شیخ در آنجا دیگر: «وَ إِنْ كَانَ يُمَكِّنُ تَوْجِيَهُ هَذَا الْحُكْمَ مِنْهُمْ...»؛ یک توجیهی

می‌کند. این هم عجیب است می‌گویم، خیلی عجیب است. بعد بر می‌گردد: «لَكِنَّ الظَّاهِرَ أَنَّهُمْ لَمْ يُرِيدُوا هَذَا الْوَجْهَ». کاملاً ظاهر، نه اینکه ظاهر؛

که اصلاً مرادشان روایات است. و تعجب است که ایشان از زمان فاضلین، محقق حلی شروع می‌کند. روایات مال عهد روایات است، از زمان محقق

حلی نمی‌خواهد باشید.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين